

سرعت شخصی (Personal Velocity)

نویسنده و کارگردان: ربه کامیلر براساس داستانهای کوتاه خودش  
مدیر فیلمبرداری: آلن کوراس  
موسیقی: مایکل روهاتن  
بازیگران: کایوا سجویک (دیلیا)، پارکر پوسی (گرتا)، فایروزا بالک (پائولا)

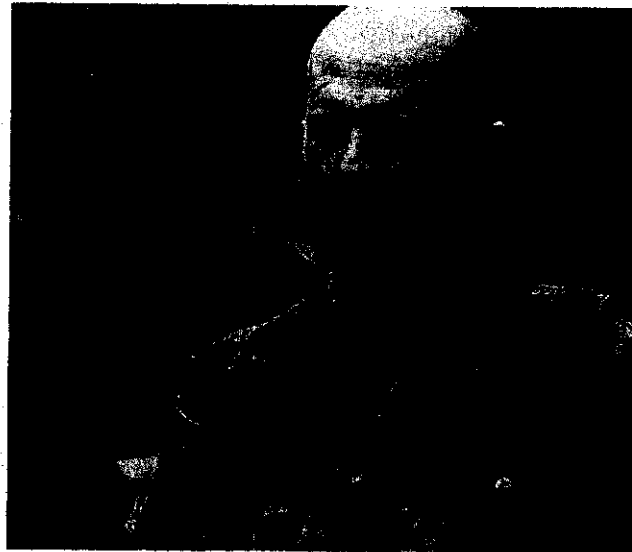
ژانر: درام  
اولین اکران عمومی: ۲۲ نوامبر، ۲۰۰۲  
محمول: ۲۰۰۲ آمریکا / ۸۵ دقیقه

خلاصه داستان: ایزود اول: دیلیا، ۳۴ ساله، متأهل، خانه‌دار. در دوران نوجوانی، مادر به دلیل بدرفتاریها و ناسزاگوییهای پدر، خانه را ترک می‌کند. دیلیا از نوجوانی دختری شرور کله شق بار می‌آید و این رفتار را وسیله‌ای برای نجات خود از دست پدر می‌داند. زندگی عشقی او با همسرش رو به افول است و دیلیا به‌رغم اینکه عاشق همسرش است هیچ تمایلی به بودن با او ندارد. همسر دیلیا او را در محیط گرم خانواده و مقابل چشمان فرزندان، کتک می‌زند و به او ناسزا می‌گوید. دیلیا همراه فرزندانش خانه را ترک می‌کند و به شهری دیگر می‌رود. او شغلی در کافه‌ای پیدا می‌کند و سعی دارد فرزندانش را به تنهایی بزرگ کند.

ایزود دوم: گرتا، ۲۸ ساله، متأهل، ویراستار. پدر در دوران دانشجویی گرتا که او دور از خانواده به سر می‌برد، با زنی دیگر (بسیار جوان‌تر از مادر گرتا) آشنا شده و مادر با فهمیدن این موضوع خانه را ترک می‌کند. مادر گرتا مدتی بعد بر اثر سرطان می‌میرد. گرتا بسیار فعال و باهوش است. او با یکی از هم‌دانشگاهیهای خود ازدواج می‌کند و زندگی خوبی دارد. پس از موفقیت در یکی از کارهای اخیرش که به عنوان ویراستار نویسنده‌ای جوان فعالیت نموده، با درجه‌وفاداری خود نسبت به همسر روبرو می‌شود و به‌رغم لجاجت‌هایش با خیانت پدر نسبت به مادر، به برداشتهای تازه می‌رسد.

ایزود سوم: پائولا، بیست‌ساله، مجرد، شغل خاصی ندارد. مادر پائولا به دلیل داشتن رابطه با مردی دیگر، باعث ترک پدر می‌شود. نزدیک دو سال است پائولا از خانه فرار کرده و با پسری به نام وینست زندگی می‌کند. پائولا که از مرگی حتمی نجات یافته بود، به دلیل ناراحتی از حاملگی خود فرار می‌کند و در راه با پسری نوجوان برخورد می‌نماید که مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. پائولا او را ملاحظه می‌کند و تصمیم می‌گیرد برای مدتی از او مراقبت کند. هنگامی که پائولا برای خرید ناهار به رستورانی می‌رود، پسر نوجوان ماشین را می‌زدند و فرار می‌کند. پائولا لحظه‌ای ناراحت می‌شود ولی پس از آن خوشحالی در چهره‌اش دیده می‌شود. او از اینکه توانسته است کاری برای آن پسر انجام دهد، راضی به نظر می‌رسد و به سوی وینست برمی‌گردد.

فیلم خانم ربه کامیلر داستان سه زن جوان آمریکایی ساکن نیویورک است که هر کدام به‌نوعی اسیر رفتارهای احمقانه مردانه قرار دارند و تلاش آنها برای آزادسازی خود به نتایج تلخ ولی امیدوارانه‌ای می‌انجامد. خانم کارگردان این فیلم را براساس کتاب خود به همین نام که شامل سه داستان کوتاه مجزاست، ساخته است. (این کتاب در سال ۲۰۰۱ به چاپ رسید.) خانم میلر اگر فمینیست نباشد (نمی‌دانم هست یا نه) اما سرعت شخصی فیلمی فمینیستی است. اولین نکته فمینیستی فیلم نشان دادن دنیاها و تمایلات متفاوت زنان است که پیش‌ترها توسط کارگردان مرد ناگاه، مردانه تصویر شده است. دیلیا، گرتا و پائولا، هر سه عشاقی ناامیدند ولی ناامیدی‌شان به دلیل خیانت همسرانشان نیست. آنها خودشان مسئله دارند و با مسایلی شخصی‌تری در ستیزند؛ دیلیا با سرد شدن احساسات درونی خود نسبت به همسر، گرتا با داشتن احساسات بسیار شدید و پائولا با مسأله حاملگی. ربه کامیلر فرزند آرتور میلر نماینده‌نامه‌نویس و اینگونه مورات عکاس است، اما «سرعت شخصی» از نظر بیان سینمایی به اندازه



آشکهای خورشید (Tears of the sun)

نویسنده فیلمنامه: پاتریک سیریلو، آلکس لسکر  
کارگردان: آنتوان فوکوا  
مدیر فیلمبرداری: ماورو فیره  
موسیقی: هانس زیممر  
بازیگران: بروس ویلیس (فرمانده واترز)، مونیکا بلوچی (دکتر لینا کندریکس)، کول هاسر، فیونولا فلنگن (پرستار گریس)، تام اسکریته، ایمون والکر و...  
ژانر: هیجان، حادثه‌ای، ماجراجویی، درام  
اولین اکران عمومی: ۷ مارس، ۲۰۰۳  
محمول: ۲۰۰۳ آمریکا / ۱۱۵ دقیقه

خلاصه داستان: جنگ نیجریه در حال وقوع است. فرمانده کهنه‌کار و وفادار نیروی دریایی، ای. کی. واترز، مأموریت می‌یابد تا به دل آفریقا برود و دکتر لینا کندریکس را با خود به آمریکا برگرداند. واترز در طول مأموریت به بین‌المامه کار و وجدان شخصی گرفتار می‌شود و دکتر کندریکس با بازگشت خود مخالفت می‌کند و نمی‌تواند پناهندگان نیجریه‌ای را که از آنها مراقبت می‌کنند تنها بگذارد. او واترز را متقاعد می‌کند تا پناهندگان را به نزدیکترین مرز زمینی همراهی کنند.

فیلمبرداری فیلم در جنگلهای آمازون انجام شده است. آشکهای خورشید به دلیل موضوع جنگ با محتوای ضد جنگ تکراری است. آمریکا که خود برپاکندنده مهم‌ترین و فجیع‌ترین جنگهای دنیاست، بیشترین تعداد فیلمهای ضد جنگ و بهترین نوع این فیلمها را هم در کارنامه فیلمسازان هالیوود و هم مستقل خود دارد. (آخرین جنگ برپاشده توسط آمریکا جنگ عراق است که هنوز فیلمی درباره آن ساخته نشده است و البته باید منتظر دیدن عراق جنگ‌زده و متلاشی‌شده باشیم.) این تناقض آشکار است که در بین شهروندان آمریکایی موج می‌زند.

گذشته از موضوع تکراری و البته مهم فیلم، دیدن آن بر روی پرده سینما تجربه‌ای دلنشین خواهد بود که برای ما این دلنشینی به‌ندرت رخ می‌دهد. فیلم جنگی بر صفحه هرچند بزرگ تلویزیون ارزش بصری و صوتی خود را از دست می‌دهد و تنها روایت ساده‌ای از واقعه‌ای باقی می‌ماند که تأثیرش تحلیل رفته است.

بازی مونیکا بلوچی در نقش پزشک باوجدان و نجات‌دهنده بعد از نقش ظریف و بسیار تأثیرگذارش در «مالتا» که بلوچی آن را در سال ۲۰۰۰ ایفا نمود، شوکه‌کننده است.

محتوایش موفق نیست. روایت فیلم که بسیار شبیه جریان سیال ذهن در حیطه ادبیات است، برای بیان سینمایی مناسب نخواهد بود. سیلما تصویر می‌طلبد و خانم میلر بسیار کم با تصویر کار کرده است. راوی فیلم (دانای کل) بیشتر به راویان رمانها نزدیک است تا راویان سینمایی. این فیلم می‌تواند از نظر محتوا، ارزشمند شناخته شود، ولی نداشتن دید سینمایی باعث کم شدن توجه سینمادوستان جدی به آن خواهد بود.

می‌زند. البته فیلمساز چنان بدسلیقگی‌ای به خرج داده است که برای بینندگان فارسی‌زبان، مکالمه آن دو، به هیچ عنوان قابل فهم نیست بلکه کلیتون است که به این موضوع اشاره می‌کند. راجر ابرت منتقد، درباره فیلم می‌نویسد: «تازه سرباز فیلمی است که می‌توانید به میل راحتی خود تکیه دهید و آن را تماشا کنید و حتی لذت ببرید تا وقتی که این اشتباه را مرتکب نشده و زیاد فکر نکرده‌اید.»



### تازه سرباز (The Recruit)

### سولاریس (Solaris)

ژانر: هیجان، حادثه  
زمان: ۱۰۵ دقیقه

اولین نمایش عمومی: ۳۱ ژانویه ۲۰۰۳

نویسندگان فیلمنامه: راجر تون، کرت ویمر، آلبو گلدسمن و میچ گلیلیز  
کارگردان: راجر دانلدسون

مدیر فیلمبرداری: استورات درای برگ

بازیگران: آل پاچینو (والتر برک)، کالین فارل (جیمز کلیتون)، بریجت موی‌ناهان (لیلا)، گابریل میچ (زاک داوسن) و کنت میچل (آلن).  
محصول: ۲۰۰۳ آمریکا.

کارگردان: استیون سودربرگ

نویسنده فیلمنامه: استیون سودربرگ براساس رمانی نوشته استانیسلاو

مدیر فیلمبرداری: استیون سودربرگ

موسیقی: کلیف مارتینز

بازیگران: جرج کلونی (کریس کلونین)، ناتاشامک الهون (ریا کلونین)،

جرمی دیویس (سنو)، ویولا دیویس (دکتر گوردن)، اولریخ توکر (گیباریان)

ژانر: علمی / تخیلی، فانتزی، هیجان، درام

اولین اکران عمومی: ۲۷ نوامبر، ۲۰۰۲

محصول: ۲۰۰۲ آمریکا / ۹۵ دقیقه

خلاصه داستان: جیمز کلیتون یکی از جوانان بسیار باهوش آمریکاست. والتر برک - جاسوس دو جانبه چین - او را برای تمرینات سخت آماده‌سازی سیا انتخاب می‌کند. کلیتون طی تمرینات سختی که توسط گروه خاص و در مکان خاصی انجام می‌شود، موفقیت‌هایی کسب می‌کند. دختر فرانسوی - الجزایری به نام لیلا او را در این آموزش همراهی می‌کند. این دو دلباخته هم می‌شوند ولی به دلیل کار سخت سیاسی این حس را پنهان نگه می‌دارند. برک، کلیتون را بر علیه لیلا می‌شوراند و لیلا را جاسوس دو جانبه‌ای معرفی می‌کند. کلیتون به دستور برک با لیلا وارد ماجراهایی عاشقانه‌ای می‌شود تا از کل واقعیت باخبر شود.

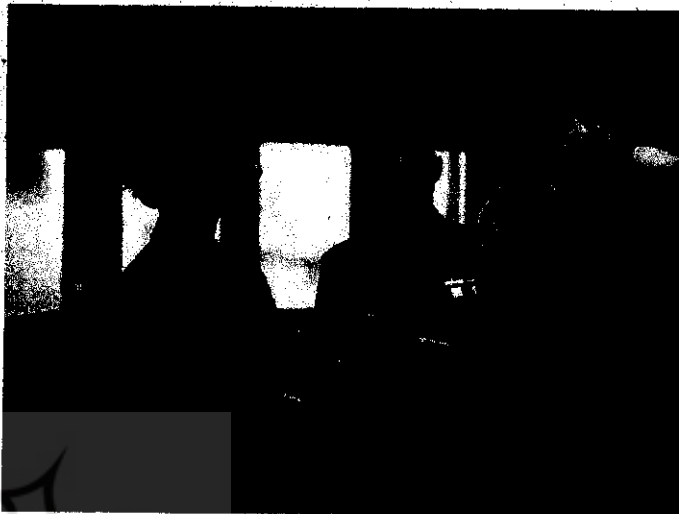
کلیتون به دلیل هوش و تیزبینی خاص خود، واقعیت امر را می‌فهمد و به پاک بودن لیلا پی می‌برد. برک توسط نیروهای سیا تیرباران می‌شود. «تازه سرباز» در نشان دادن دنیای مخوف و کثیف سیا تاحدودی موفق است. هیچگونه اعتمادی به آن فضای سنگین سیاسی نیست. کارگردان داستان فیلمش را بد تعریف نمی‌کند ولی برای نشان دادن سیاهی عجیب سیا، از بازیگران پر قدرت خود سود می‌جوید. کار اصلی را آل پاچینو انجام می‌دهد. هر چند پاچینو دیگر در این نوع نقشها کلیشه‌شناخته شده‌ای است ولی تا اطلاع ثانوی هیچ‌کس نمی‌تواند بهتر از او ایفاگر شخصیت‌های سیاه دوسویه باشد (رابرت دنیرو تنها کسی است که همای پاچینو در این نوع نقشها کلیشه است و البته هنوز این دو بهترین انتخابهای فیلمسازان هستند.) این فیلم براساس زندگی واقعی یکی از افسران سیا به نام هارولد نیکلسون ساخته شده که در طی سالهای ۱۹۹۴-۹۶ جاسوس دو جانبه روسیه بوده است. (در فیلم به جای کشور روسیه، کشور چین انتخاب شده است.) شخصیت زن فیلم - لیلا - جناب است و به دلیل دورگ بودن با لهجه خاصی صحبت می‌کند. اما در جایی از فیلم او با یکی دیگر از جوانان تازه‌وارد به زبان فارسی صحبت می‌کند. در طول فیلم بیننده متوجه می‌شود که هیچ‌کدام از آنان فارسی‌زبان نیستند اما متوجه نمی‌شود چرا لیلا با زبان فارسی حرف

خلاصه داستان: روانشناسی به نام کریس کلونین به محض رسیدن به سیاره سولاریس، درمی‌یابد که فرمانده اعزامی این سیاره به‌طور اسرار آمیزی مرده است. به تدریج اتفاقات عجیب دیگری برای کلونین رخ می‌دهد. او با دو تن از کارکنان سیاره آشنا می‌شود: سنو و دکتر گوردن. یکی از اتفاقات غریبی که برای روانشناس پریشان حال می‌افتد ظاهر شدن همسر اوست که ده سال قبل خودکشی کرده است.

○ آخرین ساخته استیون سودربرگ براساس رمان موفق استانیسلاو ساخته شده است. سولاریس یکی از رمانهای علمی / تخیلی موفق دهه هفتاد است که فیلمساز روسی، آندره‌ی تارکوفسکی آن را در سال ۱۹۷۲ به فیلم برگرداند. البته به نظر می‌رسد اقتباس تارکوفسکی موفق‌تر از اقتباس اخیر از این رمان باشد. فیلم سودربرگ بیشتر از آنکه علمی / تخیلی باشد، زمانس است که البته این موضوع به نوبه خود هیچ ایرادی ندارد. مکان فیلمبرداری شده یعنی داخل سیاره سولاریس، تنها نشانه وجود ژانر علمی / تخیلی است و محتوای کلی عاشقانه است. هیچ اثری از جلوه‌های ویژه و میکس‌کننده فیلمهای فضایی در «سولاریس» جدید نیز (مثل «سولاریس» سال ۱۹۷۲) یافت نمی‌شود. طبق معمول، کارگردانی سودربرگ بی‌نقص است و به راحتی می‌تواند بیننده کنجکاو خود را جلب کند. به نظر می‌رسد فیلمساز در تلاش رسیدن به ژانر علمی / تخیلی کوبریکی در فیلم بارزش (۲۰۰۱: یک اودیسه فضایی) (۱۹۶۸) بوده است. فضایی بدون تحرک بدون جلوه‌های چشمگیر بصری نوع هالیوودی، ساده و در عین حال بامحتوای محکم. حتی صدای آمبیانس محیط، که فضای خارج از خلأ را به یاد می‌آورد، برگرفته از شاهکار استثنای کوبریک است. شخصیت ریا بسیار رویاگونه نشان داده شده است. بیننده به هیچ عنوان از ظاهر شدن او تعجب نمی‌کند و مثل کریس کلونین آشفته نمی‌شود. صحنه‌های مربوط به آشنایی و روابط کلونین و همسرش آنقدر رویایی نشان داده می‌شود که گاه به نظر می‌رسد شاید به‌طور کامل خیالات کلونین بیش نبوده است. نوع معرفی و

پهرام بیضایی است. در هر دو فیلم شخصیت و قهرمان اصلی، زنی پرتلاش است که قرار است همسر به ظاهر بی گناهش را نجات دهد. این فیلم حدود دو ساعت با فرض بی گناهی همسر به انتها می رسد ولی نهایتاً راز اصلی فاش می شود و زن پرتلاش پس از آن زندگی جدیدی را شروع می کند. «جنایات شدید» فیلم بدی نیست ولی به طرز وحشتناکی تکراری است. حتی بازی اشلی جاد بیننده را به یاد فیلم قبلی این بازیگر می اندازد که در آنجا نیز به سان قهرمانی شکست خورده در تلاشی بی پایان عمل می نمود. کارگردان داستانش را در مدیوم خود به خوبی تعریف می کند و هیچ اشکالی در کارش نیست. مشکل، موضوع و محتوای دستمالی شده آن است که واقعا برای مخاطبان تحمل ناپذیر می نماید.

نشان دادن ریا او را هم برای بیننده و هم برای کلون دست نیافتنی می کند. این امر علاوه بر کارگردانی، از بازی خوب ناتاشا مک الیون هم ناشی می شود. مارتینز با موسیقی وهم آلود و خاص خود ارزش فیلم را بالا می برد. موسیقی کاملاً فضا سازی می کند و معمایی در دل داستان می گنجد که شخصیت اصلی به دنبال آن در حرکت است. این موسیقی همچنین دنیای متافیزیکی و همیشه راز آلود فیلم را حفظ می کند. لایت موتیفهایی که سودریگ برای جدا کردن سکانسهایش استفاده کرده است، هم در کل ساختار فیلم جا دارد و هم به تنهایی ارزشمند است. فضای خالی از خلأ و دنیای دیگر با گرافیکهای رنگین فضایی مشخص می شوند و نمای آخر سکانس رو به پایان با دیزالو به این لایت موتیف درخشان کات می شود.



### ساعت ۲۵

### جنایات شدید (High Crimes)

ژانر: جنایی، گنگستری و درام  
زمان: ۱۳۴ دقیقه

اولین نمایش عمومی: ۱۹ دسامبر ۲۰۰۲  
کارگردان: اسپایک لی

نویسنده فیلمنامه: دیوید بنوف براساس داستانی نوشته خودش  
مدیر فیلمبرداری: ردیگو پریئو

سازنده موسیقی متن: ترنس بلنچارد

بازیگران: ادوارد نورتن (موتی بروگن)، بری پیر (فرانک)، فیلیپ سیمر هافمر (جاکوب لینسکی)، رزاریو داوسن (ریچل) و بریایان کاکس (پدر موتی) و آنا پاکوئین (مری).

محصول: ۲۰۰۲ آمریکا

ژانر: جنایی، هیجان  
زمان: ۱۱۵ دقیقه

اولین نمایش عمومی: ۵ آوریل ۲۰۰۲  
نویسندگان فیلمنامه: یوری زلتسر و کری بیکی براساس داستانی از جوزف فایندر

کارگردان: کارل فرانکلین

مدیر فیلمبرداری: تئوون دو ساند

سازنده موسیقی متن: گرم رول

بازیگران: اشلی جاد (کلر هلر چایمن / کوییک) مورگان فریمن، آماندا پیت (کلی)، ادم اسکات

محصول: ۲۰۰۲ آمریکا

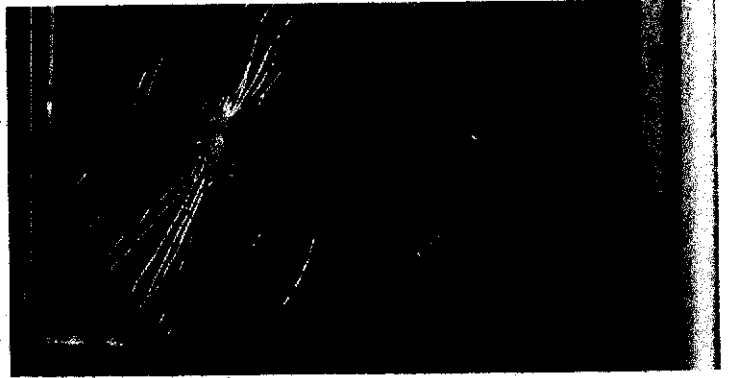
خلاصه داستان: وکیل موفقی به نام کلر کوییک، با همسرش تام، زندگی آرام و خوبی دارد تا اینکه روزی همسرش را به جرم جنایت فجیع در السالوادور دستگیر می کنند. کلر تصمیم می گیرد از همسرش در دادگاه نظامی که به طور خصوصی برگزار می شود، دفاع کند و یکی از بهترین وکیلان نظامی نیز در این راه به او کمک می کند. کلر و وکیل پس از تحقیقات بسیار متوجه می شوند که بمب گذاری و جنایات السالوادور از دستور یکی از ژنرالهای عالی رتبه بوده است، بنابراین او را تهدید می کنند. ژنرال برای اینکه لو نرود متهم را عفو می کند و ماجرا تمام می شود. ولی وکیل پس از تحقیقات متوجه می شود که همسر کلر گناهکار است و به دستور مقامهای رده بالا، مرتکب قتل شده است. تام در نبرد با یکی از بستگان مقتولین السالوادور زخمی می شود. کلر نزد وکیل می رود و همکاری طولانی مدتی را با هم شروع می کنند. O یکی دیگر از فیلمهای داستان گوی شناخته شده هالیوود با قهرمانی زنی که برای نجات همسرش تلاش می کند. سابقه ساخته شدن فیلمهای ایرانی با محتوای فیلمهای خارجی زیاد است اما کمتر فیلم فرنگی را سراغ داریم که از روی فیلمهای ایرانی ساخته شده باشند. (شاید هم اصلاً فیلمهایی که براساس فیلمهای ایرانی ساخته شده باشند وجود ندارند). «جنایات شدید» نمونه فرنگی «سگ کشی» ساخته

خلاصه داستان: جوانی به نام موتی بروگن به دلیل قاچاق مواد مخدر که متهم اصلی او نیست و جور دیگران را می کشد - به هفت سال حبس محکوم می شود. این جوان با دوستانش آخرین روز آزادی خود را (قبل از شروع حکم محکومیت) جشن می گیرد. صبح روز بعد پدرش او را به زندان می برد.

O «ساعت ۲۵» براساس داستانی نوشته «دیوید بنوف» ساخته شده است و اسپایک لی یکی از کارگردانان مطرح و معترض سینمای آمریکاست. اعتراض سرسخت این فیلمساز سیاهپوست به روشنی در نماهای خشن فیلم دیده می شود. «ساعت ۲۵» به روشنی یادآور فیلم جسورانه و متفاوت «مرثیه ای برای یک رويا» است. تمام فیلم در یک روز اتفاق می افتد و روابط تنگاتنگ شخصیتهای پیچیده فیلم، موضوع اصلی است. فرم ساختاری «ساعت ۲۵» بر محتوایش غلبه دارد و به نظر می رسد کارگردان برای نشان دادن ساختار و دکوپاژی متفاوت بسیار کوشیده است.

جامپ کاتهای به موقع، حرکتهای سریع دوربین، تکنیک دوربین روی دسته، فلو و فوکوسهای جالب، همه از کارگردانی فکرشده سازنده اش نشأت می گیرد. هرچند فیلم بسیار شبیه «مرثیه ای برای یک رويا» است ولی به

نظر نمی‌رسد وجه تشابه این دو فیلم آزاردهنده باشد. فیلم داستان مشخصی را دنبال نمی‌کند و این می‌تواند همان اعتراض صریح لی به وضعیت داستان‌گویی سینمای روز هالیوود باشد که بسیاری از فیلمسازان آمریکا، امروز در مقابل این جریان فیلم می‌سازند. بازی ادوارد نورتن اگرچه یادآور دو بازی قبلی او در فیلمهای «باشگاه مشت‌زنی» و «تاریخ مجهول آمریکا» است. ولی همچنان قابل قبول و دوست‌داشتنی است. او می‌تواند جانشین خوبی برای بازیگرانی مثل رابرت دنیرو شود. نگاههای مرموز و پرسؤال و نوع بازی ظریف این دو بازیگر آنقدر شبیه هم است که تماشاگر یکی، بیننده را یاد دیگری می‌اندازد.



### باجه تلفن (Phone Booth)

کارگردان: جوئل شوماخر  
 نویسنده فیلمنامه: لری کوهن  
 موسیقی متن: هری گرگسون - ویلیامز  
 مدیر فیلمبرداری: متیو لیپاتیک  
 تدوین: مارک استیونس  
 بازیگران: کالین فارل (ستوارت شپرد)، کیفر ساترلند (تلفن‌کننده)، فارست ویتاکر (کاپیتان اد ریسی)، رادا میچل (کلی شپرد)، کتی هولمز (پم).  
 محصول ۲۰۰۲، آمریکا، ۸۱ دقیقه.  
 ژانر: تریلر، درام  
 اولین نمایش عمومی: چهارم آوریل ۲۰۰۳  
 حضور جشنواره‌ای: حضور در جشنواره بین‌المللی فیلم تورنتو (دهم سپتامبر ۲۰۰۲)

خلاصه داستان: ستوارت شپرد مدیر تبلیغاتی اهل نیویورک در کار خود بسیار موفق است. ستو متأهل، پس از سامان دادن چند برنامه کاری و قول و قرارهایش، طبق روال هر روز برای تماس با دوست خود، پم از باجه تلفن استفاده می‌کند. (ستوارت برای اینکه همسرش، کلی از رابطه مخفیانه‌اش با زن دیگری مطلع نشود، هیچگاه با تلفن همراه خود یا پم تماس نمی‌گیرد). پس از اتمام مکالمه ستو و پم، تلفن درون باجه زنگ می‌زند و ستو گوشی را برمی‌دارد و صدای مردی ناشناس شنیده می‌شود که از همه جریانات زندگی ستو باخبر است. او به ستو می‌گوید اگر تلفن را قطع کند، کشته خواهد شد و برای اثبات این موضوع، مردی را که به ستو برای اشغال باجه اعتراض می‌کند و با کشته شدن آن مرد، پلیس و بلاخره همسر و دوست ستو از راه می‌رسند. مرد ناشناس به ستو اصرار می‌کند تا به همه گناهان خود در مقابل چشمان دیگران اعتراف کند. همزمان با اصابت تیر به ستو، پلیس، مقتولی را به عنوان متهم پیدا می‌کند و به ماجرا خاتمه می‌دهد، ولی آن مرد ناشناس هنوز زنده است و پلیس مقتول را به اشتباه متهم شناخته است. پس از ساخته شدن «مرثیه‌ای برای یک رویا» (درن آرونوسکی)، انقلابی در میان کارگردانان صاحب سبک آمریکا، که سالها در مدل خود کلیشه شده بودند، رخ داد. اسپیک لی «ساعت ۲۵» را می‌سازد و جوئل شوماخر، «باجه تلفن» را. هر دوی این فیلمسازان، آگاهانه یا ناآگاهانه، از «مرثیه‌ای برای یک رویا»

نمونه‌برداری می‌کنند. اگرچه موفق می‌شوند نظر تماشاگران و منتقدان را جلب نمایند، ولی نمی‌توانند جایای آرونوسکی جوان و کم‌تجربه‌تر بگذارند. زوم کردن روی این دو فیلمساز قدیمی‌تر، به دلیل رویکرد جدیدشان به فرم بیان سینمایی است و این به نوبه خود اهمیت فراوانی دارد. حال «باجه تلفن» بدون مقایسه با فیلم سرگروه خود (مرثیه‌ای برای یک رویا) ارزش دیدن چندین باره را دارد. حرکت‌های دوربین روی دست فوق‌العاده فیلم، «زوم یک» و «زوم این»‌های شکارکننده که به فیلمهای مستند خبری / گزارشی نزدیک می‌شود، بازیهای ساده و قابل باور بدون اغراق، دیالوگهای روان و کاملاً نیویورکی (داستان در نیویورک رخ می‌دهد) و مهمترین نکته فیلم، تقسیم کادر فیلم به چند قسمت است. اتفاقاتی که به‌طور موازی در داستان رخ می‌دهد، هر کدام با زاویه متناسب همزمان نشان داده می‌شوند. مثلاً ستو با پم صحبت می‌کند و تصویر هر دو را بر یک تصویر همزمان می‌بینیم و عکس‌العملهای شخصیتها به رویکرد دیگری دیدنی است. نمونه‌های زیاد - ولی کمی اضافه - در فیلم دیده می‌شود و این نوع دکوپاژ کل فرم ساختاری فیلم را بنا نموده است.

### مه‌مار خشم (Anger Management)

کارگردان: پیتر سگال  
 نویسنده فیلمنامه: دیوید دورفمن  
 موسیقی متن: تدی کاستلویچی  
 مدیر فیلمبرداری: داندل مک‌آلپاین  
 تدوین: جف گورسون  
 بازیگران: آدام سندلر (دیو بازنیک)، جک نیکلسن (دکتر بادی ریدل)، مارشا تومی (لیندا)، لوئیس گازمن (لو)، جانائان لوگون (پنت)، کوت فولر (فرانک)  
 محصول: ۲۰۰۳ آمریکا، ۱۰۶ دقیقه  
 ژانر: کمدی - درام  
 اولین نمایش عمومی: یازدهم آوریل ۲۰۰۳

خلاصه داستان: دیو بازنیک جوانی بسیار آرام و کمرو است. او برای سفر در هوایما با دکتر بادی ریدل آشنا می‌شود. بر اثر یک سوءتفاهم، مهمانداران هوایما او را به پرخشگری متهم می‌کنند و دیو برای جرمی که مرتکب شده است در دادگاه قاضی دانیکز محکوم می‌شود. او باید در کلاسهای مه‌مار عصبانیت دکتر بادی ریدل شرکت کند و پس از به‌دست آوردن آرامش خود از دست قانون رها شود. دیو در کلاسها موفق نمی‌شود و برای بار دوم به دادگاه می‌رود. قاضی دانیلز دوباره دیو را محکوم به سی روز مشاوره خصوصی با دکتر ریدل می‌کند. در غیر اینصورت حکم حبس برایش حتمی است. دکتر ریدل به خانه دیو نقل مکان نموده و در طی سی روز، او را به آدمی جسور و برون‌گرا (برخلاف شخصیت قبلی دیو) تبدیل می‌کند که می‌تواند به راحتی در مقابل دیگران از خود دفاع کند. دیو با روحیه و رفتاری جدید، با دوست خود، لیندا، ازدواج می‌کند. «مه‌مار خشم» از آن نوع کمدیهایی است که بخش اعظم فیلم بر دوش کمدینهایش سنگینی می‌کند و به‌رغم داشتن پیتر سگال به عنوان کارگردان (و کمدی‌سازی تقریباً موفق) حضور جک نیکلسن و آدام سندلر باعث موفقیت فیلم شده است. هرچند نیکلسن را در جهان به عنوان کمدین نمی‌شناسند و هیچگاه نمی‌توان نامش را در زمره کمدینهای سینما یافت، ولی نقشهای کمیکی که این بازیگر چندچهره تا به حال ایفا نموده است بسیار دیدنی و جذاب بوده‌اند. نیکلسن شوخ‌طبعی خاصی در بازی‌اش ارائه می‌دهد. (او در مراسم اسکار همیشه با عینکی آفتابی حضور می‌یابد و این نشان از شوخ‌طبعی ویژه نیکلسن است.) اما آدام سندلر کمدین موفق و پرکاری است. حضور او در کنار بازیگر بزرگی چون نیکلسن نه قدرت بازیگری او را کم کرده و نه او را به حاشیه رانده است. فیلم، از نظر گیشه موفق بوده است، ولی کلاً هیچ ویژگی منحصر به فردی ندارد و در زمره تمام فیلمهای کمدی هالیوود جای دارد و حتی دنبال‌روی همه آنهاست. «مه‌مار خشم» بدون دو بازیگر بزرگش، فیلمی سطحی و بسیار تخت است که هیچ خنده‌ای را بر نمی‌انگیزد. این فیلم فقط می‌تواند کلاس آموزشی و روانکاو مناسبی برای تخلیه تمام خشم و عصبانیت روزمره هر آدمی باشد و حتی می‌تواند تبلیغی باشد برای این نوع تشکیلات.